



مستندسازی بازی‌های اجرا شده با یک کودک توسط والدین او

مر ترضی مجدفر

اشاره

مؤلف این نوشته در مقام یک پدر، تعدادی از بازی‌هایی را که به تنهایی یا همراهی همسرش با دختر پیش دبستانی خود طی سال جاری یا سال‌های پیش انجام شده، به رشته تحریر درآورده است. همان‌طور که در این بازی‌ها می‌خوانید، پدران و مادران می‌توانند از تمامی وسایل و امکانات پیرامونشان برای طراحی و اجرای بازی‌های کودکانه استفاده کنند.

* جابه‌جایی سایه‌ها

یکی از بازی‌هایی که تقریباً از وقتی بهار راه افتاد و نیز بعدها با او انجام دادیم، بازی **جابه‌جایی سایه‌ها** بود. بهار حدوداً یک سال و هشت ماه داشت و می‌توانست راه برود. هم پاشدندش با من سخت بود و مجبور بودم سرعتم را بسیار کم کنم ولی بالاخره راه می‌رفت و می‌توانست حتی مسیرهای دور را نیز با من راه برود و در اثنای راه هم‌زمان با حرف زدن، می‌توانستیم بازی هم بکنیم. هنگام غروب یکی از روزهای تعطیلات نوروز، وقتی در حال رفتن به سوی نانوايي بودیم، بهار متوجه سایه خودش و سپس سایه من شد که روی زمین افتاده بود و همراه ما حرکت می‌کرد. بهار سرعتش را زیاد کرد تا به سایه برسد و البته طبیعی بود که سایه هم حرکت می‌کرد و ایستا نبود. وقتی بهار سایه‌اش را تعقیب می‌کرد، در یک آن به دلیل جابه‌جایی نوری که سایه ایجاد می‌کرد، سایه بهار از او عقب افتاد و او پیروزمندانه اعلام کرد که برنده شده و از سایه‌اش جلو زده است. وقتی به او گفتم برگردد و پشت سرش را نگاه کند، دوباره سایه‌اش را دید و مسابقه جلو زدن از سایه را بر خلاف مسیرمان - که البته هم برای من و هم او دردسرساز بود و مسیرمان را اندکی از نانوايي دور می‌کرد- ادامه داد و به این ترتیب بازی جابه‌جایی سایه‌ها شکل گرفت. از آن پس

بازی‌های خلاق برای کودکان پیش دبستانی



پیش دبستانی بود.^۲

* بازی تمام نشدنی تصویرخوانی و ساختن قصه برای تصاویر

کودکان عاشق شنیدن قصه‌اند و به اقتضای سنشان در سال‌های پیش از دبستان حتی ممکن است قصه‌ای را صد بار بشنوند و خم به ابرو نیاورند. روان‌شناسان تربیتی معتقدند کودکان هر بار که به قصه‌ای تکراری گوش می‌سپارند، آن را از زاویه‌ای جدید می‌نگرند و از این رو قصه همیشه برای آنها تازه است. در واقع جست‌وجو و کشف نکته‌های جدید و دقیق شدن در عوامل و پدیده‌های گوناگون، در هر نوبتی که قصه برای آنها بازگو می‌شود، از دلایلی است که حتی شنیدن قصه‌های تکراری را برای آنها جذاب می‌سازد.

یکی از بازی‌های جذابی که بارها با بهار انجام می‌دادیم و با توجه به در دسترس بودن تعداد بی‌شماری از تصویرهای گوناگون، امکان طراحی و اجرای بازی‌های متنوعی از آن امکان‌پذیر بود، بازی تصویرخوانی و قصه‌پردازی برای تصاویر نشان داده شده از سوی بهار بود.

شیوه کار به این صورت بود که تصویری به بهار نشان می‌دادیم و ابتدا از او می‌خواستیم تصویر را برایمان توضیح دهد. در مرحله بعدی، که می‌توانست همان روز یا روزها و ماه‌ها و حتی چند سال بعد باشد، از او می‌خواستیم برای تصویری که دیده است، قصه‌ای بسازد. شاید ذکر مثالی مفید باشد. بهار پتویی داشت که مربوط به دوران نوزادی او بود. پتویی که روی آن تصویر فیلی بزرگ (احتمالاً فیل مادر) همراه فیلی کوچک که در حال حرکتند، دیده می‌شود. روی فیل بزرگ، دو خرس کوچولو نشسته‌اند و یکی از آنها چتری را به سر گرفته است. از آسمان بالای پتو هم روی خرس‌ها و فیل‌ها ستاره و قلب می‌بارد؛ درست مانند آن که باران ستاره و قلب در حال باریدن باشد.

دفعه اول که تصویر این پتو را به او دادیم، بهار سه ساله بود. او صرفاً به لایه آشکار تصویر اشاره کرد و گفت: «یک فیل بانی‌نی کوچولوش، راه می‌رود و دو تا خرس هم، اون بالا هستند.» دفعه دوم که حدوداً پنج ساله شده بود، جزئیات بیشتری را تشخیص داد و باریدن باران، چتر روی دست خرس کوچولو و قلب‌ها و ستاره‌ها را هم یادآور شد.

وقتی وارد دوره پیش دبستانی شد، به‌ویژه بعد از اجرای مکرر بازی مربی شدن برای قصه‌گویی، برای تصویر پتو تقریباً داستان کاملی ساخت که این‌گونه بود: «یک روز یک فیل کوچولو با مامانش در جنگل راه می‌رفتند. فیل کوچولو خیلی خوشحال بود. ولی یک دفعه باران بارید. آنها دو تا خرس کوچولو دیدند که دوست فیل کوچولو بودند. خرس‌ها چتر داشتند. مامان فیل کوچولو به خرس‌ها گفت

هر گاه روز یا شب، در مسیری راه می‌رفتیم و امکان تشکیل سایه و مشاهده آن در مسیر بود، این بازی را به انحای گوناگون انجام می‌دادیم. مقایسه طول سایه‌های همدیگر، ایستادن من و جلورفتن بهار برای قراردادن پاهایش روی سایه سر، دست یا جاهای دیگری که به او اعلام می‌کردم، مسابقه گذاشتن برای دویدن سایه‌ها با یکدیگر، رفتن سایه‌ها روی دیوار و بلند و کوتاه شدن آنها همراه با جابه‌جا شدن چشمه‌های نوری که سایه ایجاد می‌کردند و... از بازی‌های جذابی بود که لحظه‌هایی زیبا برایمان ایجاد می‌کرد و مدت‌ها، به‌ویژه هنگامی که مسیری را با هم طی می‌کردیم، سرگرممان می‌ساخت. این بازی را توانستیم سال‌ها ادامه دهیم.

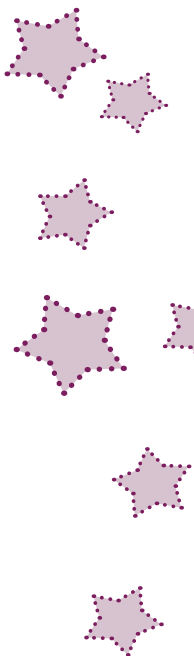
* مربی شدن برای قصه‌گویی

بهار وارد دوره پیش دبستانی شده بود. یکی از فعالیت‌های مربی بهار قصه‌خوانی بود. مربی محترم برای آن که قدرت انتقال مفاهیم و نیز حافظه کودکان را تقویت کند، دوشنبه‌ها برای شاگردانش قصه‌ای تعریف می‌کرد و می‌خواست در منزل قصه را به پدر یا مادرشان بگویند. در ادامه والدین می‌بایست خلاصه یا شرح داستان را بنویسند و نوآموزان آن را سه‌شنبه‌ها به مربی تحویل دهند. آن‌طور که از گفته‌های مربی‌اش در یکی از دیدارهای اولیا با مربی دریافتیم، بچه‌ها قصه‌ها را بسیار خلاصه و در واقع به کلی‌واژه‌هایی ساده تبدیل می‌کردند که به‌طور عمده شخصیت‌های اصلی قصه را در برمی‌گرفت. برای مثال: «یک خروس بود، یک مرغ که چند جوجه داشتند. روزی برای جوجه‌هایشان تولد گرفتند.» فقط همین.

بهار نیز همین مشکل را داشت. قصه‌های بسیار کوتاه و خلاصه بود و نوشته‌های که باید من و مادرش می‌نوشتیم، از چند خط بیشتر نمی‌شد. قرار شد مربی کلاس هنگام تعطیلی مدرسه در روزهای دوشنبه، به‌طور خلاصه کلی‌واژه‌های داستانی را که برای بچه‌ها گفته است، به اولیا یادآوری کند.^۱

از آن پس، بازی جدیدی را با بهار انجام می‌دادیم و آن مربی شدن بهار برای قصه‌گویی بود و چون کم و بیش از محتوای داستان باخبر بودیم، می‌توانستیم وقتی او را در نقش مربی و در حال قصه‌گویی به عروسک‌هایش، در نقش هم‌کلاسی‌های بهار، راهنمایی کنیم.

بهار مربی می‌شد و با راهنمایی ما، قصه‌ای که خانم مربی در کلاس برای آنها تعریف کرده بود برای عروسک‌هایش باز می‌گفت. البته به فراخور ذوق و خلاقیت خود و موقعیت‌هایی که پدید آمده و نیز حافظه کوتاه مدت‌اش از زمان شنیدن قصه، آن را باز تعریف می‌کرد. قصه‌گویی کودکان با توجه به اهمیت نقش‌پذیری در کودکان و نیز علاقه و آفری که در این سن و سال به مربیان خود دارند، از بازی‌های محبوب بهار در ماه‌های آغازین دوره





بیا بید
سوارم شوید،
برویم. شما روی
سر ما چتر بگیرید؛
من هم تند و تند راه

می‌روم.»

او به ستاره و قلب بودن قطره‌های
بارانی که می‌بارید، اشاره نکرد. به خاطر
همین پرسیدم: «چرا قطره‌های باران،
ستاره و قلب هستند؟» در پاسخ گفت: «چون که خیلی
خوشحال هستند!»

حتی در مراحل پیشرفته‌تر تصویرخوانی و ساختن قصه، بهار
به مواردی اشاره کرد که برایمان جالب بود. یک بار وقتی خواست
تصویر و قصه‌بازی کنیم و تصویری دم‌دست نداشتیم، به پیراهن
سفیدی که تنم بود، اشاره کردم و گفتم: «خوب! بگو ببینم اینجا
چه می‌بینی؟»

قدری مکث کرد، ولی بعد از اندکی به یک مورد و بعد به
موردی دیگر اشاره کرد. اول گفت: «اینجا آسمونه. ابرهای سفید
همه جا را پر کرده!» بعد ادامه داد: «یک کوچه است که همه‌جاش
پر از برفه!» البته آن روزها برف نسبتاً خوبی باریده بود و مطمئن
بودم که از ویژگی **تداعی معانی** در یادآوری استفاده کرده است و
گرچه اگر تابستان بود، به‌طور قطع به‌راحتی ذهن او معطوف کوچه
برفی نمی‌شد.

تصاویری را که می‌توانند در این بازی استفاده شوند، از این
راه‌ها می‌توان به دست آورد:

● تصویرهای موجود روی ملحفه، لحاف، بالش، لباس‌های
کودکان، پیراهن و لباس‌های اطرافیان و هر چیزی که بتوان در
وسایل شخصی، اسباب‌بازی‌ها و ابزارآلات در دسترس او مشاهده
کرد. برای این منظور و برای جلب توجه کودک به تصویرخوانی،
شروع کردن از توضیح و نیز قصه‌سازی درباره لباس‌های شخصی
کودک که این روزها عموماً به تصاویر زیبایی از لحاظ گرافیکی
مزین می‌شوند، مناسب است.

● تصویرهای موجود در مجلات آموزشی کودک و نوجوان.
● تصویرهای موجود در کتاب‌های داستانی، علمی و آموزشی
ویژه گروه سنی کودک، به‌خصوص اگر تصاویر آنها رنگی باشد. در
این زمینه فرهنگ‌نامه‌های ویژه کودکان و نوجوانان، به‌ویژه اگر
هدفمند و حرفه‌ای تهیه شده باشند، از ابزارهای مطمئنی هستند که
می‌توان همراه با تصویرخوانی، با استفاده از آنها در افزایش دانش و

بینش

کودکان هم تلاش کرد.^۲

● بریده‌های هدفمند از جراید

(عده‌ای معتقدند هر تصویر برای خود داستانی

دارد، حتی اگر تصویر تعدادی رایانه در یک آگهی بازرگانی در
صفحه‌ای از روزنامه باشد.)

● تابلوها، دیوار نوشته‌ها و تصاویر دیواری. برای مثال، اکنون
روی دیوار اکثر مهدهای کودک و واحدهای پیش‌دبستانی و نیز
حول و حوش زمین‌های بازی بوستان‌های شهر تصویری کودکانه،
کارتونی و آموزنده وجود دارد که می‌توان از آنها به مثابه اجزای
داستان استفاده کرد.

● تابلوهای نقاشی، فرش و صنایع دستی نصب شده به
دیوارهای منازل (در بسیاری از منازل، تابلوهای گوناگون نقاشی
یا فرش‌هایی از طبیعت و منظره‌ها، اماکن مذهبی، بزرگان فامیل،
کوبلن‌های بافته شده توسط برخی از اعضای خانواده و صنایع
دستی مانند مینیاتورها، بشقاب‌های طراحی و حکاکی شده و... به
چشم می‌خورد).

✳ جابه‌جایی در کف اتاق و سفر با قالیچه دوار

یکی از بازی‌هایی که اغلب کودکان از انجام دادن آن لذت
می‌برند، سوار کردن آنها بر وسیله‌ای قابل حمل و حرکت دادنشان
در اتاق است. بسیاری از پدران و مادران از سال‌های خردسالی،
کودکان خود را داخل تشتهای پلاستیکی، سینی‌های بزرگ،
وسایل و ظروف دیگری که بتوانند به‌راحتی روی فرش یا برای
مثال روی سرامیک یا سنگ کف اتاق بلغزند، قرار می‌دهند و با
تکان دادن و به حرکت درآوردن آنها در مسیرهای کوتاه، لحظات
دل‌نشینی برای آنان فراهم می‌کنند. بهار هم، چنین بازی‌هایی را از
یک سالگی و از هنگامی که توانست تعادل خود را نگه دارد، تجربه
کرده است. ولی با او علاوه بر این بازی‌های آشنا و عمومی، بازی
دیگری هم انجام داده‌ایم که الگوبرداری شده از همان بازی ساده
حمل و جابه‌جایی در کف اتاق است. قالیچه دایره‌ای کوچکی
داریم که در قسمتی از کف منزل محل سکونتمان، روی زمین
قرار گرفته است. وقتی بهار از سنین خردسالی گذر کرد و به چهار
پنج سالگی رسید، این قالیچه جایگزین وسایل دیگری شد که در
بازی‌های ساده حمل و جابه‌جایی در کف اتاق استفاده می‌شدند.
با توجه به این که قالیچه دایره‌ای شکل است و امکان چرخاندن آن
حین حرکت وجود دارد، با تلفیق قصه قالیچه پرنده یا دوار با این

تعریف کرد و ما برای مربی‌اش نوشتیم داستانی بود با عنوان «علف تازه می‌خوام» که برای افزودنی‌های خلاقانه توسط مربی تمجید شد. قصه بهار چنین بود: «بی‌بی نعناع یه گوسفند داشت. هر وقت برای گوسفندش علف می‌گذاشت، گوسفند نمی‌خورد و وقتی بی‌بی نعناع می‌پرسید: «چرا نمی‌خوری؟» می‌گفت: «من علف تازه می‌خوام.» ولی بی‌بی نعناع جواب می‌داد: «الآن زمستونه. باید صبر کنی تا بهار بیاد و علف تازه در بیاد.» با این همه گوسفند می‌گفت: «من علف تازه می‌خوام، این‌ها رو نمی‌خورم.»

در روزی سرد و برفی بی‌بی نعناع در خانه نشسته بود و بافتنی می‌بافت. ناگهان صدای گوسفند را شنید که بعرع می‌کرد. بی‌بی نعناع لباس گرم پوشید و بیرون رفت و گوسفند را پیدا کرد که در کوجه‌های روستا بود. بی‌بی نعناع گوسفند را پیش حیوانات دیگر به طویله برد. در آن‌جا گوسفند دید که همه حیوانات علف می‌خورند و گوسفند که گرسنه بود، همراه آن‌ها شروع کرد به خوردن علف‌ها.

۳. در این مورد، از فرهنگ فارسی خردسال (از آثار انتشارات محراب قلم) در بازی کتاب‌خوانی با بهار استفاده کردیم و نتایج مثبت و علاقه او به استمرار بازی و خواندن کتاب را به چشم دیدیم. این فرهنگ حاوی ۴۰۰ واژه و صدها تصویر رنگی است که مهناز عسگری مؤلف آن است. در این کتاب، نویسنده کوشیده است معنای واژه‌ها را از طریق داستان‌هایی ساده بیان کند. تصویرهای مربوط به هر کلمه فرصت بیشتری را در اختیار مربی و پدر و مادر قرار می‌دهد تا با استفاده از آنها ارتباط و گفت‌وگوی بیشتری را با بچه‌ها انجام دهند. فرهنگ خردسالی از دیگر آثار این ناشر است که چنین ویژگی‌هایی را دارد.

بازی و اعلام اینکه در زمان‌های قدیم چنین قالیچه‌های واقعاً وجود داشته است، به بهار گفتیم که می‌شود با این قالیچه به سرزمین‌های دیگر رفت و از جاهای گوناگون دیدن کرد. وقتی قالیچه را روی زمین این‌ور و آن‌ور می‌کشیدیم، برای جذاب‌تر شدن بازی، گاهی هم قالیچه را می‌چرخانیم و برایش از شهرها، دریاها، کوه‌ها، دریاچه‌ها، جنگل‌ها و حیوانات سخن می‌گفتیم. به واسطه فعالیت فیزیکی ناشی از این بازی، پدر و مادر اجرا کننده آن به زودی خسته می‌شوند و از این‌رو زمان بازی بسیار کم است، ولی سفر با قالیچه دوار (یا پرنده) برای کودک جذابیت فراوانی دارد و مدام خواهان تکرار اجرای آن است. ما برای آنکه خستگی از پا درمان نیابد، بعد از یک یا دو گشت ساده و گفتن قصه‌ای خیالی، از بهار به‌ویژه در سال‌هایی که بزرگ شده بود، می‌خواستیم بنشینند و نقاشی سفرش را هرطور که تصور می‌کند، بکشد. این بازی، چه نوع ساده آن و چه شکل پیشرفته‌ترش که با قصه‌گویی توأم است، قابلیت اجرایی بسیار خوبی دارد و می‌توان به راحتی از آن در همه منازل استفاده کرد.

پی‌نوشت

۱. در مدرسه‌هایی که وبلاگ دارند، مربی کلاس می‌تواند از طریق پایگاه اطلاع‌رسانی مدرسه، در صفحه شخصی خود خلاصه‌ای از آنچه را که در قالب داستان برای بچه‌ها گفته است، به اولیا اطلاع دهد.
۲. یکی از قصه‌هایی را که بهار بر ایمان

